



خطی - فهرست شده

۶۶۴۹

نمی نمود تا آنکه خایر التماس یعنی بجا خواست با خلاص از امر مرضی متبینه
 و تفرقه فیما بین ان را بطریق سوال و جواب و علاج از ان نیز از فوائد مذکور
 خود در مرضی فراهم آورده و دست از اگر کتب مطبوعه باز دارد و فلهذا این
 مختصر را بپوشان الله المبین اول باب در زمان دولت ابد تو ان پادشاه
 عالم بنام سید سلیمان زمان و سرور خواجه دوران مؤسس قواعد علم
 و دین مروج از ترقیت سید المرسلین صل الله علیه و آله و سلم و الا عظم الاکرم و الخاقانی
 الابد الاقم سلطان بن سلطان بن سلطان و الخاقانی ابن الخاقانی
 ابن الخاقانی سلطان محمد شاه قاجار لازالت رایات دولت سرافراز می
 وایز و تنبیه کاین بر درخت و مطلب سوال مسی سست رجا از عین عنایت
 این کتاب است که اگر بهر وسیله و خط و نقشه و طبع یا بنده زبانی خود خوانی بران
 و بهین خاصه ان بگویند و حق حسیم و حق کریم و مدد فی و غیره ازین کتاب فایده
 نباشد باشند زیرا که هر موجود است در عالم زکی کاین است نقصان و زیاده و نقصان
مقاله اول در نزاع علم طب و معایای اهل **مقاله دوم** در معرفت امری متبینه و متباین
 فیما بین ان و معالجات آنها **مقاله سوم** در احوال بعضی امور که فایده از غرضی و فایده از غرضی

علم طب و معالجات آنها

مقاله اول

المقاله الاولى في نزاع علم طب و معالجاتها **الكتاب الاول** في بيان نزاع
 علم طب و معالجاتها علم طب بعد از علم الهی از جهت اینست که علم طب
 از جهت موضوع که ان انسان است و از جهت غیوفاات این عالم است **دویم**
 از جهت غایت که ان صحت بدن است که بهترین نعمت و کمالات دنیوی
 و دینی است که حاصل سعادت و خیرات دارین بوقوف نصیب است **سیم** از جهت
 احتیاج خلق به علم طب است که هر کس که اهل عالم فتنه به طب و معالجات
 طب میگرداند **چهارم** از جهت منفعت دنیوی و دینی است که از اجرت میگرداند
 طبابت الاف و الوف از یک شخص جو او مال کرد و **پنجم** از جهت منفعت
 انفرادی و طب است که مرضی را که است فی مطلق بسبب معالجه طب بزرگ کند
 و از قبح و خوش طبعی ان عیال نمون و وعای خیر او طب عند الله مغفور و ازین جهت
 که در دین بده استراحت هم در دنیا هم در آخرت خطر عظیم دارد زیرا که هر
 تحقیق و تشخیص در باب امر به انصاف و محبت و زین و تحقیق بسیار و عدل
 و سبب بر امور که که در حق نظری این علم همین که در یاد حفظ نعمت و از امری که
 بعضی ممکن نمیکرد و و جناس امری که بر بدن است ممکن لطایف است لایق و

در نزاع علم طب

و در جهت این که ملک القدر هم آنست که شکی ندارد و این جهت هم
 اعظم که باقی باقیوم یا واکم یا فرو یا و تر یا مد یا جمد یا غیث یا شفق یا رقیق یا غلیظ
 پس به صفت تمام در سبب احوال تشخیص مرض باشند و این چنان است
 که اول تشخیص جنس مرض کند و بقول افغان آن را از یکدیگر تمیز کند و با تشخیص
 شش که روانه یا تشخیص صفتی نموده باشد **دوم** در تشخیص سبب مرض یعنی بی کجایی
 آورده تا آنکه تشخیص شود که از اسباب بدنی مثل اشتها سوء مزاج سائید و مایه
 و از غیر بدنی مثل غم و اندوه یا برودت یا تابانندگی عوارضی که از سبب
 و فرجه یا تناول از اغذیه وادویه یا وقوع مصارعه مثل غریبه و عطف کدام یک موجب
 حدوث مرض گردیده پس در عوارض از آن که باشد **سیم** در تشخیص قوت
 مرضی نماید از قوت نفس و قوای قیام و قعود و قوت نظم و اشتها و بشیره که اسباب
 از حال صحت متغیر و متحول نشد باشد و ضعف مستوی باشد یا غلبه
 قوی باشد یا کم باشد و اگر مرض ضعیف باشد و علامات مذکور غلبه
 بوده باشد در قوت نبایست باید که کشید و رعایت علی مرضی باید نمود
 که حفظ قوت از واجبات است زیرا که معطی صحت و شایع علت در حقیقت حکم

علی الاطلاق

علی الاطلاق است و معنی در حقیقت قوت طبیعت است نه طب بلکه معنی که
 الطبیعه طب الاکبر و الطیب خادم لها و شمس و یزیدان معنی ای القوه لا الطیب
 و اما الطیب مخدوم بر مصل الامالات القوه و باطله این طبیعت را در غیر حالت
 صحت یکا از سه حال باشد یا اگر قوی و دایم بود یعنی علت و در این وقت
 مستغنی از معادست طب و دوا باشد اینجا که از طبع قویه اکثر اقسام قلیل
 الاستقلال طب مانند اگر او در عذاب و زوال علت ایشان بعضی قوه طبیعت
 است و مانند اهل بلاد مایه ران که طبع آنها را اگر اندک اعانتی از دوا
 طب نبوده و این در دفع علت و مرضی و قوه ای خواهد بود و چنانکه باران
 من شده افتاد و از قوت طبیعت مساوی قوت مرض باشد
 و در این وقت قضا و معونست طب بودند و اگر از مصلوب کنشی این باشد
 یا اگر مرض قوی و قاهر بود و بر طبیعت در این وقت مضر باشد یا عانت
 طب بود باشد که اعانت طب نیز بدانند تا هر قوی نه خواهد شد
 و اگر موجب هلاک گردد و چهارم طب و تشخیص مزاج یا صحت مرضی یا
 عروا که در این صحت مزاج مرضی عار بوده و مرضی که عارض گردید آن نیز عارض

باشد که بر مری انشاء نماید کرد و اگر آنکه همان مری را بر صاحب مزاج باری بر
 کرد و چنین به مری در غایت قوت دارد و تقصیل این مسئله را میباید تمام در
 شرح چون سبب ایجاد تغییر بیان نموده ام و خداوند عالم توفیق عطا فرماید تا شرح
 بر صاحبان است چون سبب ایجاد این تمام نام **بخشم** در تحقیق جنس مری و جنس مری
 نماید مثلا اگر جنس مری در کرم شکست است و به او قوی تر پس
 احتمال تریه و سگالات قوی تر است و در مری جنس انات و نزدیکی است
 است صحتی و تری و در انات نیز و تفاوت در مری مثل سواغی در زیاده و کمبود
 خلق و پاره ای و غرارت و بهر دو در نهایت حوص و تهور و غرارت و غرارت و غرارت
 طبع و غیره اینها نیز مثل هم باشند و صفا گفته اند که هر حیوانی را که خلق کنند کمتر
 صفات نیز و تفاوت و غیره و در آن گفته اند که در اول است که بعد از آن
 باشند و اما این تغییر بعضی از این طایفه که می نرسد غرور که ظاهر است و بعضی
 با کثرت صفات و غیره و صفات پسندیده بودند و الله اعلم به و انهم و انفسهم الخفیه و شفا
 اگر در ستن حیوانات است که غرارت و در طایفه و غرور در مزاج او و غلبه
 و مریه و را و کثرت صفات و کمبود و همچنین در ستن شباهت صفات و مری آن و در

نسخ

و کثرت در طوبت غریبه و سودا و مری آن دو دیگر با بد است که میان و شفا
 در مری از خداوند نباید نمود و اگر چه مری شفا بر جوع قوی مری صحت است
 اما اغفال مریه را در مری مریه اینان صلاجه مریه اینان مقدم است
 پس در استفراغ خون یا غلیظ و دیگر در اصناس ناسنجار یا املاح و بعضی غلیظ
 مزاج بهر یک که صفت شود در مری مریه باید آورد زیرا که شریک شکیف کیفیت در
 می کرد و آن کیفیت بدن رنج سراسر است میکند و اگر غذا در وای بوده باشد
 بقیه کیفیت آن در شیر یا خونی یا غلیظ خون که از شیر یا کاهو مریه شود و تریه
 نشین می نماید پس رعایت آن نیز باید نمود **در تحقیق علل مریه** بود
 به آنکه بر طبع واجب بود که در مری صحت و در مری از عادت و شفا
 نباشد و عادت را در بدن تاثیر عظیم است حتی آنکه بعضی اهل هند در ستم
 اصلا از آن مریه نشینند و الله اعلم به و مریه که عادت طبع نماید است
 از چند وجه سراسر است آن مریه نماید است **فایده اول** که بهت ملاقات هوا
 پس صحتی که هوا و بهر وجه و مریه و بهر وجه باشد تا شریک و در مری مریه
 بهر وجه و بهر مریه و مریه نشینند و در مری مریه مریه مریه مریه

و همچنین است عکس آن و بر همین قیاس است که معاد و جلا در است نادر بودن
 بودن من معاد و برین وجه و آن است که **غایده دوم** حکمت گفت و گفته و اوقات
 شد و غذا است اما معادین بشا و از غذا به عاده یا بار و یا با غذا به غلبه بطریق غذا
 مثل نان فطیر و شکر و گوشت که در عراق و بزرگتر یا با غذای لطیف مثل عسل
 از بچه چای و غیره بود با گوشت بود و مرغ و گوشت و طبع و در قیاس و بعضی از بچه
 و غیره آن بود به شد و مردم هر دو لطیفی غیر مرغی از معاد و لذت معاد و یا به شد چنان
 مردم و از امر به بچه و آن طاق بنان گندم و جو و این همه به نخود و ماش و لوبان
 بچه و این معاد و فرست به تراب و جو و گوشت که در حرکت و مانند اینها
 معاد و یا به شد و حکمت هر صفتی از مذکور است معاد و خودشان محفوظی باشد
 و از اشغال بقصد آن متفرق و مریضی کردند و معادین با غذای غلبه و مردم اکول را
 در حال مرض منع از غذا به و مطلق نه بپزند و نه و همچنین است حکم در عسل
 مردم بشا و در نوعی از غذا به جبهه بار و به پس در حال صحت و مرض از معاد
 خصوصاً که طبع آن زیاد و یا به شد منع است یا نه و لیکن برادر است که اگر
 کسی معاد و با غذای غلبه بود به مثل شکر در هر جوش که در معادین در فصل با و چنان

طایفه است

شیخ

بگشت بچنین و پوده است بر و معادین آن و معادین معاد و خورد و بگذاشت
 بچنین اشغال غایده و الا بلال مدت معاد و در بدلیش کردید و از معاد
 از آن بدید که در معادین بگذاشت به پس بعضی که معاد و تقطیع غذا به شد چنان
 اگر رکنند نقل و کسل و کر به این است عارض کرد و کسی که معاد و بگذاشت غذا
 چون تقطیع کنند ضعف قوت و قبول عارض کرد و اما اوقات شد و از غذا پس
 بعضی معاد و با غذای اول معاد یا نصف معاد یا اگر معاد به شد و از تقدیم
 و تا خیر آن متفرق کردند یا با کوه معاد و به شد و در روزی و در مرتبه به شد و تا
 یا سه مرتبه به شد و تا نید پس اگر بگذاشت یا در مرتبه که کمتر از معاد بود و تقصیر
 غایده بر این معادین معاد غده و اگر معاد کند بهتر و ضعف قوت و کسل عارض
 کرد و همچنین اگر کسی که بگذاشت معاد و به شد و در مرتبه بپزند
 غایده از آن چه که در اکثر و تقدیم غذا فرود عارض میگردد و بر او نیز عارض
 کرد و در بهترین طاق عسل و سر است که بگذاشت که در دور و در مرتبه
 غذا بخورد و چنانچه در روز و در مرتبه یکا اول روز و یکا آخر روز و در روز
 و بگذاشت در انصاف معاد و تقصیر غایده و اگر کسی را که بنا بر اشغال معاد

و معانی غیر نباشند باین قسم بخنداند و عادت کند که بشمار و در وقت
یکه خدا بخورد بعضی بهتر از قه ی باشد زیرا که صاحب آن بعد از غذا برآید
و سکون درم که هر ارمینات مغفله است مگر آنکه بعضی بکفایت باشد که
آن ضراب چشم ضعیف ریش است بنا بر ارتفاع و بخره غذای معتد به باغ
بشمار انداخته وین بعضی را خواب است که قبل از خواب افتاب غذا باشد
کنند با وقت خواب غذا بخورد و معده رسیده باشد **فایده پنجم** بکفایت
معاودین شرب آب و شرب است چنانچه بعضی شرب آب شده به البرد معده
باشند پس از آب قلیل البرد منفر کرده و اگر این تراقی داده و غرض عارض
کرد و اصل از خوردن آب سرد شده بدین نباید نمود و شرب به شد که بسیار
منتهی کردند اگر چه در معده و کبد این منفی نیز عارض بوده باشد و کسی که
که عادت بآب سرد سرد بافا تر کرده باشد پس از آب سرد و یخ منفر کرده
و ضعف معده و کبد او باشد و در معده و شرب آب سرد و یخ عارض نباشد
در چند که معده و کبد او در غایت قوت بود و همچنین بعضی که معده و آب باران
و بعضی معده و آب قنات یا آب شور و مانند آن معده و باشند چون غیر آن

وین عادت از آب سرد

میل

مبدل کنند متغیر کردند و توله امر این کنند که بدون اشغال معده و زایل
نکرد و **دوا معادین** شرب غلظت باغین را خود در شرب وین و غیره چشم
و غرض بدن و دخول بر غدا آب الیم سعی نموده باشند با گذران یا
تغذیل بعد از طعام یا در وسط او بوده باشند پس غیر آن عادت و غرض
ضرر عظیم کردند مگر آنکه تبخیر و همین است بسیار او به یکفیه مغیره چنانچه
بعضی معادین شرب است و تراکیب افیون می باشند و بعضی بقیق و تراکیب
چینی و بعضی بجز بوا و بعضی بزرایج و بعضی بمل و بعضی به شیش و مانند آن
از او به مسکه و سببه معادین باشند و از تغیر آن عادت و قوت عارض
ناید بر ایشان عارض میگردد و بدون اعاده بجز دیگر زایل نمیشود
فایده چهارم در نوم و بقیق است چنانچه بعضی عادت بخواب کنند و گشته
باشند پس طاقت به بیداری ندارند و اگر بر خلاف عادت او غایب
گردد باین در پوست آنها و منفوت لون و غرض چشم و ضعف مغفله بدین
آید و کسی که معده و بقرط بیداری بوده باشد از کثرت خواب سرفرا
در قوت و کدورت در فوین و بلویت و در معده و ضعف در حسی

وین

فایده پنجم

۱۰۰

ناید نفس بدن کس و نفی و اعراف و روی برایشان عارض گردد و
همچنین باشند حال عجبی که عادت بعضی داشته باشند در سایه
چرخه چون از آن وقت تاخیر نمایند و بعضی دیگر باشند که هرگز قصد
نگردند باشند پس اگر مظهر بعضی گردند تا مکن باشند تبیه بر دیگر که قایل
مقام نقد باشند مثل نقضه و نه بر صوم و توهم معلول دارند زیرا که
از نقد البته متعجب قوی خوشی شده بد برایشان عارض گردد و اغیار
خون کثیر در روده و ماده مذوم باشند زیرا که بلا فقه نمودی بفر
سراج و منف کبد و استرخا و منف قلب و منف و نای و صریح و سکنه و غیر
از کت از اعراف بارود گردد و اگر نای بار گردد و پس بد فحاشات قلب
تسلیم اغیار خون نمایند و همچنین است امر و عادت باد و بی سهوا شفا
بعضی باشند که در هر اندک نماید بیشتر به سهل معینی با غیر معینی بود
باشد که از تاخیر از آن به سهل معینی و از تبیه بل آن دوای معینی
متضرر و در بعضی گردند پس اگر ایشان را عارض عارض گردد و فحش
بسهل بود بلکه سهوا بدوای معینی معناد مکن و مناسب بود و غایب

کلام و غیره کثرت شاول و سایر مغذیات و غیره از فضل و دای مسهل
 در چنانست که به یونست و در شایب اگر چه پاک میکند و لیکن زود کثرت
 بسیار و در وجب است که هر عادت غیر مستحبی را در چنانست که قبل از عادت
 نشاء آن اتفاق نماند و بر لب وجب است که در تحقیق عادت
 غایت بدل و بعد از مبدول دارد که در تحقیق مزاج و مرفی مفید و هم
 در چنین محال و بر سر است ظهور اثر دای محال به نفع باشد **فایده هشتم**
 در وقت بعضی از عادات است که تحقیق آن وجب است بر چنانست
 در حق یا در صانع اگر صرف لازم آن شده باشد از استمال ترشها و آب
 شکر یا الیه و در بخلات و آب کاس و کاس و مانند اینها که فتنه بسیار است
 و نه است و اگر طبعیت نیست و نشاء باشند در دای مسهل است بسیار
 واجب بود و اگر در حقیقی و بی باشد او را که بهر شیوه عادت است و اگر
 با صانع نماند هم باشد ترک ادان و مرفیات لازم بود و اگر چنانچه
 باشد از راه دیگر که در طبع است و از طبع است و از جهت تحقیق آن
 وجب است آنست که مرفی در مدت مرفی نیست که کثرت و کثرت

فایده

کلام

گویند که بسیار اگر کشیده باشد از چند جهت رعایت آن وجب
 آید که اگر چه عادات روید و امراض است که ظاهر کرد و خوف نماند
 کرد که اکثر مهورات مرفی کرد و دیگر آنکه هر چند عادت غلبه و است
 بر او ظاهر باشد در اکثر امراض است بر مرفی مرفی میکند و عادت
 که کج بسیار وجب دارد و نشاء محال کرده باشند و همیشه لب از این
 معنی غافل نماند بود و در تربیات و عادات است که همیشه جانب عادت
 منظور بود و است و دیگر آنکه اکثر امراض است که مرفی میکند و در
 چنانست که ترش یا این مرفی است بهر کوه دیگر که بوده باشد مرفی میکند و
 یا بگوید در تربیات بسیار بداند و آن نیز در این مرفی قریب کجاست
 چنانست و بداند است که اکثر امراض روید مرفی نشاء اما عادت کرد
 عموم نامس چیده آب و مرفی مرفی و در چنانست که مرفی سبب آنست که
 در یک کوه یا در دای و در زمان مرفی مرفی خواهد بود و مرفی مرفی اندا که
 در جهت امراض روید و بهر شیوه چیده آب یا سبب خطی که وجب آن تواند بود
 و لیکن نشاء و حیات وجب القوه باشد **فایده نهم** در بیان معانی مرفی

فایده

جوع بدین و مثل قانون که الحی بر حسب کما از جوهر غلبه که در غده عقل قاع
 خود مختفی داشته باشد با آنچه از غده در در که از غده این مقدم بین انتخاب نموده و مثل
 که در بعضی عین حیث المدا و بعضی چنان کس کرده و همچنین است اکثری از
 طبیب فاضل که این ذکر را در کتاب او دیده و میفرموده و میگوید حکیم که مؤثر است مضاف
 که این نهایت سعی و نهایت اهتمام و در تحقیق کفایت و بیان نفع و ضرر
 او دیده نموده و از شرح حساب و معالجات ایمانیه و دستور عمل را در کتاب ذکر
 زخیره خوانده است پس در غده که انتخاب بود فوق تمام عمل میخواند و از رساله
 اسباب که این کینه از بسیار ترکیب موهوم و در چهره اشخا و غده بطریق دستور
 المعنیه از خود کسی نافع است و این معالجه نشانی بر دو ازاره مطلب است **مطلب**
 الاوه یه فرودق الامراض الی تشبه و نوعها بالذات **سوال** فرق با این
 صیغه کانی که کانس الی ذی صیغه کانی لضعف الذی **جواب**
 ان الکابون الذی کانس غیبه صفا لخواص الطاهره و بعدد الانفعال عن طوی
 الطبعی و اما الکابون لضعف فیه کدوره الخواص و وجود و لایزال موجب لضعف
 فعوانه سوا المراه و غیره و من الکابون اکثر حساس الذی و مقدم بر همه چیز است

کانس
 سوال
 جواب

کانس حساس الذی و میگوید است **اللیل** **مطلب** اما این صیغه که از قوت
 حس و ذیغ باشد غده ای غلبه با بد خورد تا غذای و ذیغ غلبه شود و در
 غلبه قوت کند حس او به غده ای که بدین مثل شک و حیرت و کجاست و مانند
 آن و مضره که فحال نسبت خفاش بسیار روان بود و ذیغ تازه با طعم
 خوردن پس مفید بود و اما اگر بواسطه ضعف ذیغ بود تقویت باید کرد
 از شحمیات و ملاطیات بعد از این سبب ضعف و اگر در مضاف کم کشیده
 با کفحالی نبات یا قند نفوذ کرده با آب سرد و صبح ناشتا بخورند و در
 تقویت ذیغ با عدیل است **سوال** الفرق بین بهار الکابون عن پس
 و بین الکابون عن المواد الاذیه **جواب** انکه حادث میشود از پس
 قبح او است نقصان رطوبت سحره که بوی خواص الخف و قند رطوبت
 عینین و بسا باشد مقدم شده باشد ریشی که آن مرض با حشمت پس
 است مثل نباتات موهوم و امرانی سودا و بد و جو و فکر کف سردی
 که با حشمت پس و تحفیف رطوبت ذیغ است یا آهسته بدی که عارض شده
 است مثل تشب شده و اما سهری که حادث میشود از مواد الاذیه پس

سوال
 جواب

باشند لکن کرده میجو و بر آن که با در کجا چون است با در دفع با در دفع
 بدین است با در دفعی از دفع است مثل ماده او اگر آن ماده که در دفع
 است فضا است او جو و نفس و صواع و سوان مواد است از آنف و همچنین
 عدم تغییر لون بول است از حال طبعی و با باشد را و اما که گویند
 باشد آن ماده را اگر آن ماده در دفع بدین باشد فضا است او تغییر
 بول است بکس لون و قوام و تغییر لون بدست بول آن ماده موجود
 متدی شدن بکام است و با باشد تغییر در را یک طرف و کله در بدن
 بهم میرسد و اگر در سده باشد فضا است او عیان و تغییر طعم دهان
 است اما طعم نواذیکه در صحت است و با باشد فضا در دفع هم باشد
 و که هر سهر بود اطلاق بخور نواذیکه هم میجو و مثل سیر و نفط و چیزهای که
 سنگ کی اینها است مثل شراب و لایف الطرا و کاهی سهر بود اطلاق معنی در
 فضا هم میجو و **علیه** آن ترغیب و مانع بود با غذیه و سنیات و نظومات
 و ادوات مرطبه که از مفسد باشد و نظیه الفت بر عفو ان و تراکت اکثر
 آب هم سهر بر این مضموم بود و فضا بدین از فضا غالب و اکثر نقضه

علیه

نفسه

دفعه پس به بدیل مزاج و تقویت دفع بود اگر سبب مادی باشد
 سوال و لغزین چنان سبب است و انگشت **جواب** بدان المانع لغزین
 بعضی نفس و سینه در سبوت و عدم آنها در سکوت و بطمان قوی
 حاکم و نحو که در سکوت وجود دارد و در سبوت و لکنک می خفت
 بی ایضا و سبوت و ایضا فضا است و نسبت به نفس شخصی سکوت هر قدر
 رویت بنود احساس ازیت میکنند و همچنین حوارت شخصی سبوت کجا
 فوق حوارت شخصی سکوت است بل احساس حوارت در سکوت میجو و
 و همچنین سبوت که میجو در سبوت است او میجو و خوب هم میجو و بکام
 سکوت اگر هم رخ میجو و بعد از است قوی انتقال برضی میجو خواهد شد
علیه سبب است تغییر مزاج و انحراف طبع بود و باشد که چون مزاج کرد و
 تعاضل نیز حدوث کرده مداوی هر دو باشد هم چند بدتر و تراشیده
 سر و کمیده آنکه با و کادرس و نظیه بخورال و چند بدتر و فضا بطن بجهت
 ماده و او را به رات ناره باشد و اما سبب که مانع میجو و دوران باشد
 علییه آن نسبتی طراف و نظیش و ششیم بخار که و تقویت دفع چنان در

سوال
جواب

سوال

مصحح

و نشود و هیچ قافله نشو پس و کینه را کوفت بآب غوره یا آنکه بکر کرده
 و بر شمع انداخته بقیه دهن بود و اگر اهل در صحابه است خود نموده
 بسکه یا صمغ یا فلفل یا قهوه کرد و ابد **سوال** چه فرق است میان بسکه
 حادثه از ماده و سکون و نه از **جواب** بسکه حادث از ماده میشود
 و غنی است و اگر حادث از دم میشود و نه بچی است و دیگر سکون
 همی است و دوری لازم دارد و همی را و همچنین دوری باشد و غنی است
 بخلاف سکون **سوال** اگر کینه بر بدن ظاهر گردد چه باشد و غوره
 شده و با آن نباشد باید بخت باشد پس اگر چه عین در غایت
 حرکت قریب بود و حضرت پرده باشد چنانچه دم در بعضی مضاف
 مشتق میگردد و نا غوره قصد قیامی و بخت است ساین پس و کینه شد
 در اطراف و نه عضدین و قد بین تا قدین و صبت و من الورد و من الخ
 بر این و سر که وین باید بالیدن پس احتقان بجهت معتدل باید کرد و اگر
 آن عداوت مذکوره نباشد بلکه در بدن نفسی اندک افزوده از صدر
 نشیند و شود احتقان بجهت نده باید کرد و اگر بر عت بر کرد و در بر

است
 است
 جواب
 معنی

کوه تا آنکه در آب است بسیار و نشود و کدش در آب کم که قهوه یا دیگر و طایفه
 یا آب است نهیده در آبش تغذیه باید کرد و بر بالای کاه نه بر سکوت
 باید که داشت یا بسکه طایفه را نزد یک سرایشان چنان باید داشت که در
 موی سر را بسوزاند و اگر بهوش نیاید سرایشان را بستر باشند و بر سر را
 بکنند و خردل و چند پودر صمغ کرده بکر که بر سر طاعت کنند و صاحب ترویج
 الاوراق گوید هیچ قیاسی نماند بود این طریق بر سرخی را بر وزن بنون یا بن
 چوب کرده یا بر خنجره آلوده کرده بکنی ایشان بر نه و حرکت دهند تا بقیه
 بماند شود و جالبوس در کنایه قیوم و فن ایت از فن سکوت قبل از بخت
 و بعد از است کرد و در تلف الاغاک است یا بعد از است که بعد از
 آن بوم بر آب است و بجز آن اراضی نده است من غام نموده است و غیره
 الحقا در املنان در **۱۳۳۲** هزار و سیصد و دو و جو این در آب نشو بکر
 در سر بی خوابنده یا بعضی از اهدا کنندیم در نه نش میگردم سکون کرد و از
 رخا او را بران آورده و دستمال از این حقیر خواست اگر ابطری مذکور تغذیه
 و بر سر او گذاشته تا بجهت موی او سخت نفس او را بر نه و بعد بجهت

نصف

الفرج استخلاص العصل عن الرحم زانکه **عسل** در سرسام دوسوی و مفوادی بقیه
بجفت و نظیر و تبرید و ترطیب بود و قد عده و عده اکثر در مفوادی حبسکنی و تبرید
باید که کشید و از ترش آب صاف و البیرو در خنده بناید که در وی در هیچ حیثیت
المفوادیه یعنی است و همچنین از هیچ اثری برده و افراخ خون کمتر باید کرد
و در دوسوی نقد محلی باید و شکنجی باید نمود و بر سر دست زباده اقدام
بناید و در زید و افراخ خون زباده باید کرد و اقدام نمود و بعد از نقد **عسل**
خون تلیقن بجهت بقیه لیه در روز پنجم و ششم و هفتم و بعد از نظار و نظار
عقد و منوره و دوشیدن شیر در غریب اس و تغریبی را کس بر دهنی بقیه
و نیل و در حبیت رخ سبابت و نهان شدید و دلک اطراف و با کش
لایم است و در هر حال نقایح و اجزاء و اجزاء و بنابر عدم شحور و تصدیه
و آنچه در سرسام در کسش اطراف و لبثت غرض و موافقی باشد که و تکیه
شدید باشد و غلبه طبیعت استقامت و حفظ نوت اللاد و روز و جوان و شب
بشراب آب و افراخ بجهت بول در شان و عدم احساس کجا به مثلا و غله مثانه
بر دهن بقیه با ام و طبع اخلاص و بقیه با است کاد و شوره و با است و از زان

پخته و جهت رخ نه است سواد آن و خستگی و خردگی آن خود
 به صاحب بر آن و بعد از آن و عقیده باشد و اگر کسی از سبب سرسام در
 اندامی قرار گیرد و طبعه مذکور شده و بعد از آن که هرگاه هیچ سبب
 و صفت در حقیقت ندارد و از این جهت و بعد از آن سرسام متعین باشد
 و هرگاه در حقیقت صورت غایت شده باشد و در سبب و اولیست
 و پشت گوشه انداختن و ترغیف و تهدیدش بخوبی خودن بسی نافع بود
 حقیقت در حقیقت دارد و سرسام بسیار نافع بود و تسکین عوارض و اطفال آن
 ناید **صفت آن** غلبه شیب خفیه نبوی و کمالی است و این سبب که در سبب
 مکه در شغال بسیار است و مکه است و این جوهر کاشی بر سر عقیده که در شغال
 آب بر عقیده بسیار است و سبب که در کمال عطفی که در دوازده شغال در شغال است
 شغال و در چهار دو شغال ناید و در بعضی از آنرا به و بنا و کفایت را بگوید
 سردار و کرده و چنانچه دارد و بهترین علاج در حقیقت این است و صفت آن
 صندل است که سبب سبب آب کاهو است و آب کاهو که شسته نازک آب کاهو که بپزد و
 یا هر کدام یا نه باشد و به پشت یا دکن است و با باله و نافع ترین علاج

وین

اینست صفت آن که بر آن نازک که با خیارگی و بزرگی شسته یا شکر و خرما بر سر نازک
 و در عقیده به صاحب سرسام و آب است که خدای ایشان در غایت لطافت
 باشد و اولیست که در اوایل یا در شکر یا خرما و شربت شکر یا شکر
 گفته اگر سبب شیب نباشد و اگر خوف صفت بود پس خرما و از اینها
 که در عقیده به صاحب و حدس ترتیب داده شود که در سبب دوم
 به آنکه در دوازده شغال شربت رقیق و غلیظ و عقیده ناید و اگر طبع
 حقیقی باشد و شور یا از اجاص و ترندی و الوبه اولی بود و در عقیده
 یا راق جو بهای رطب نازک که بکشتی سبب و عقیده و آب نازک آب
 بهر نوبت باشد و عقیده ناید اگر سبب معتدل نبوده باشد و آب که در
 اندام و بهر به ایشان از عقاید و صاحب است و در دوازده شغال
 شش شش خفیه بر حاده باشد اگر چه در کمال یا فرموده که اینون به نوبت
 و بگوید دم در سرسام شده یا سبب نافع باشد یا نه اگر سبب باشد زن
 عادت نشانی که در سبب ال فرق بیانه سبب شیب یا سبب به خیر است و حال
 آنکه در دوازده شغال الارق شربت آید و داده هم شربت و داده بهر نوبت

سبب
 شغال

نصاب
سوال

۱۰۰

14

نیز از کلام و

سوال

جواب

سوال

جواب

جواب

الحیال و این الحیال که این عنی آمده باشد و کسب و وجود و الفهم و الله
 و این حال آمده **سوال** است فرق در میان پس که عارض علیه می شود
 و میانه نزول و با نظر حس شده و در حد و با نظر عقل هم
جواب ان الحیالیه و این است که است شده با فاسد الله و انما غیر شفته
 و غیر متحرکه عند الفهم و محذوفه کلمات نزول الله و غیره فاسد بعضی و
 مع ذلك اختلاف ما و در با حرکت و توقف عند الفهم و محذوفه فاسد الله
سوال فرق میان فاسد بعضی که باطل است و باطل است باشد فاسد بعضی که باطل
 نقصان بقیه باشد **جواب** ان الاول کون بهر سو حس و عقل و فاسد
 فاسد و مختلف ان یزید کون بهر سو شعاع و بعضی فاسد و فاسد **سوال**
 فرق میان فاسد بعضی که کثرت را بقیه باشد با فاسد
 که فاسد مختلف و پس فاسد **جواب** ان الاول بهر سو فاسد بعضی
 و کثرت را بقیه و ضعف بهر سو کثرت الفهم و فاسد عند سواد بعضی و عدم کثرت
 بعضی و اما ان یزید شعاع فاسد و نقصان بهر سو فاسد بعضی و ان اولی من
 ان یزید شعاع و اما ان سبب مختلف بعضی مختلف بعضی الله و الله من فاسد

بعضی

منع

و خطب انشائی
فروق امری و ان

سوال

جواب

سوال

سوال

البعضی **سوال** است عاقل یا بعضی فاسد و این است و فاسد و فاسد و فاسد
 و الفهم و الله و این الحیال که این عنی آمده باشد و کسب و وجود و الفهم و الله
 و این حال آمده **سوال** است فرق در میان پس که عارض علیه می شود
 و میانه نزول و با نظر حس شده و در حد و با نظر عقل هم
جواب ان الحیالیه و این است که است شده با فاسد الله و انما غیر شفته
 و غیر متحرکه عند الفهم و محذوفه کلمات نزول الله و غیره فاسد بعضی و
 مع ذلك اختلاف ما و در با حرکت و توقف عند الفهم و محذوفه فاسد الله
سوال فرق میان فاسد بعضی که باطل است و باطل است باشد فاسد بعضی که باطل
 نقصان بقیه باشد **جواب** ان الاول کون بهر سو حس و عقل و فاسد
 فاسد و مختلف ان یزید کون بهر سو شعاع و بعضی فاسد و فاسد **سوال**
 فرق میان فاسد بعضی که کثرت را بقیه باشد با فاسد
 که فاسد مختلف و پس فاسد **جواب** ان الاول بهر سو فاسد بعضی
 و کثرت را بقیه و ضعف بهر سو کثرت الفهم و فاسد عند سواد بعضی و عدم کثرت
 بعضی و اما ان یزید شعاع فاسد و نقصان بهر سو فاسد بعضی و ان اولی من
 ان یزید شعاع و اما ان سبب مختلف بعضی مختلف بعضی الله و الله من فاسد

بعضی

سوال
فصل

و چند پسر را در حق از خون جگر بنیاد نظیر نماند تا به شدت **سوال** محبت زن
میان مرش و بعضی کفرس حدوث بواسطه آنست که نسبت به دفع و دفعه می بین
نفس صلب اذن باشد **جواب** انظر ان اولی الامر ان یکره الدافع غیره لکن
باید انظر ان نفس صلب و وجهت شود از آنکه الدافع بصفات اذ ان ان
نه صلب نفسی که می بیند و آنکه دافع سکون و ریا و غیره از اذن
شود از آنکه اسس سکونی از این و آنچه و آنکه **علاج** آن آنچه سرودی بود
از غیره خارج است و آنچه عارض بود بانه سبب و آنچه غافل و غفول
و دفع و قطرات سرافقه باشد و آنچه اذن میان و افعال رغبه را که در
شود و بیدار است عداست عداست ان منفردت بر از و ان توانی سر و کردن
کوشی و کرد و غلبه بر اجهت یا حتی از که رفتن دست بر اذن و بر انجا
خوابیدن بود **علاج** ان چنانست که در صحن و دور کوشی را غیر از کندی
سکینه خفا کند و از یاد و از هم فاصله و در چه رقیق که اندک بد کوشی نماند و در
شیر کوبنی مفید بود و چه نباشد و بیا از ابتدا از شیر یک سر از را از
درد و کیر را بقیه نماند تا آنچه بخاران و دفعی کوشی شده و است آن که شیر زد

علاج

علاج

نفس

نفس بود و اگر انوی ازین اجابت اندک قبل بس در حق و ابرام خود در کوش
نماند یا در حق کوش یا در حق کوش یا که که و بقیه که شرف خود که
چکانه شد و بر آن کوشی را نیز ملا نماند و میرزد و را با یک شیر نیز بر کوشی و در
حقه مالیدن بسی دفع بود و بجهت دفع و غیره در کوشی است ان غیره یک بار
در حق کوش و در چه سبب دفع باشد و شش را که کرم سببی مفید بود **علاج**
علاج در حق الامراض ای کشیده و فو حمانه و لاف **سوال** فرق میان علم
مستقیم که بواسطه امتی که بجهتین شده است یا سده و در علم صفات باشد
بجهت **جواب** ان در اولی کون معلومت نفس بنی و غیره و ثانی
تعلیل ان شاء **سوال** فرق میان و هر دو و چه است بزرگ که علاج بود
یا دو به دو یا یک به یک بود و هر دو سلطان را باجهت سفر و منوی بیدار
جواب ان زیاده سلطان انجا زیاده تا انچه و رسته و زیاده و انجا سوره
سوره سبب انانی و هر دو ان و آنکه باقی انفس و انجا سوره سبب که آنکه **علاج**
آنچه سرودی بود و از علاج نباشد و آنچه عارضی بود و غیره دفع و دفعه و کجاست
و دفعی تا به که و مانند این باشد **سوال** فرق میان و در حق عارضه بواسطه

علاج
نفس

سوال

جواب

سوال

جواب

علاج

سوال

卷之四

...

دواي جالده در دهن بر سينه الميده با بنه كند و سيشم نم را بر دوزخ و سيشم الاغ داده
 بر سينه و كاهنه بر بنده و شير با جيت تنوم ترين ششاني تايت فني بود و اگر در روز
 بنفشه بعد از دو عدد و از دانه بنفشه صلي كه در وسطه در كاهنه است شش با نبات
 سائیده با شير مرغ بر بند كز انواع اسكال سنده به شغال زك از سيم و داني شغ فزوني
 بنفشه نبات جامي نف بود و همچنين استعاده مقدار كنند و كوكت بر كاهنه بود و مندر
 و همچنين فزون يك شش كوكت از آب پاز چينه بگويم تا شش وادان كز شش
 اسكال صيان را سواقي بود و گون المده **سؤال** در فرق است مابين فو كيه خارج ميشود
 از جرم ريه با فو كيه خارج ميشود از فرق ريه **جواب** اما المده الخارج من الریه قوه دم زيره
 رقيق مایل المده من و اما الخارج من الریه قوه من الماده اول و غلط و سكونه
 و ليس بزدي **سؤال** در فرق است مابين نفث المده خارج از فو كيه شرايين
 منصفه بر ريه به نفث المده خارج از انصباء عروق ريه **جواب** ان المده الخارج من
 من فو كيه است از رايي كيون ارق قوا و سنج مزاج و بعضي عرقه بخلاف المده الخارج
 من العروق المانصاع فيكون غلط قوا و فو كيه قوه و يكون سفارته بغير سلسله
 الماده كه لهر بغير والونه و غير **سؤال** در فرق است مابين فو كيه خارج ميشود

سؤال
 جواب
 سؤال
 جواب
 سؤال
 جواب

در عروق

از عروق ريه و كيه خارج ميشود از صدر **جواب** ان المده الخارج من العروق قوه
 طفت المده خارج من صدر و اما فو كيه الماده ارق قوا و سنج مزاج و بعضي عرقه بخلاف
 غريبه و دواي جالده و ليس كذا لك الخارج من الصدر تا ريه و غلبه سفيده
 بر قوه جبهه المده و قال المده و ليس كذا لك الخارج من الصدر تا ريه و غلبه سفيده
 و كاهنه و كاهنه المده الخارج و انصباء المده خارجي الریه فو كيه و كاهنه
 يا شغال المده ريه نفث المده و **سؤال** مابين نفث المده منصفه بر ريه و غلبه
 است و مابين نفث عروق ساق و كيه است سابق و كاهنه و كاهنه
 اطراف و من كاهنه است بعد و حال شغ و كاهنه كاهنه و كاهنه و كاهنه
 عايله و مابين شش مره براده و ترك شراب و كاهنه و ترك انده به شغ
 عاده و از اثر به تا فو و مطلق نفث المده منصفه بر ريه و كاهنه
 از كاهنه و شغال غلبه و دانه چش ملاء حاف فزوده كاهنه شش و المده
 منصفه بر ريه از كاهنه شغال نرم كاهنه فو كيه فزوده آب بر سنج و دانه شغال
 و اني فزوده به شغ و فو كيه شغ و فو كيه شغ و فو كيه شغ و فو كيه شغ
 و مصلح منصفه بود و اگر مصلح و مصلح مصلح و مصلح مصلح و مصلح مصلح

علاج

نور علی خاں
شوال مبارک

۱۰۰

آفت

مفت

خطبہ فیروز آباد

132

والا شلا ميا تير بغيره و لا سكيلوس **علاج** بركب از آن به دار سبب آن باشد و در
 سدی تغیر شده کبد باشد و در ضعف تقویت آن متعده بدست بود از اخلاط غلبه
 صفوی در زب نوید و در سبب بهر حال کفایت اگر بهر حال به ضعف کبد و حرارت
 آن باشد زب متخالف قرض بهر تیرانی بود و متخالف است به زب سبب بظهور
 و تغیر کبد بقویات مرده و افتد از بخت و داس و دویا به زب بخت یا با سبب یا
 نازوان تغیر بود **سوال** چه فرق است بین بهر حال غریبه از کبد بهر حال سده بود
 غریبه که بهر حال ضعف قوه غیره باشد **جواب** ان الدم الخارج منه و يكون غرضه
 و هو حرما و يكون ان البدن في حال الطبيعة و ليس به شغل و اما طهرت من ضعف
 القوة الغيرة فيكون ان الدم غلب اليه و قوامه رقيقا مائيا و يكون البدن مومنا
 الى الصفة و ربما يمتنع ان يتخالف و لا تقدم و يكون مع ذلك غلبه من شغل و تغیر
 سبب الیول و البراز **سوال** چه فرق است بین بهر حال دم کبدی غلبه باشد بهر ضعف
 قوه غیره را بهر حال دمی که غلبه باشد بهر ضعف قوه دیگر **جواب** ان الفرق مضاف
 صعب بل سبب لایتم استیون به قوایه البطن و الیول و من را بینه الخارج
 و استویان به عدم انفعال الیول و كثرة الزبد فيه و هو در ریح في البطن و قراقریدان

بشدت

جواب

بشدت

جواب

تغیر ان البدن به ضعف القوة الغيرة اكثر من تغیر به ضعف القوة الغلبه و ان
 القوة الغلبه کما سکه متغیر زمان الرضا بعد و رد الغذاء و خروج دم کثیر به و غیره پس
 که کس ضعف الیافه فافهمه و دق به نظره فان هذا الفرق من الفرق الدقیقه بظهور
 في الطب فان الدم بهر حال مختلف فمما في کثیرا و اقله في ذلك فظن عظیم فان رايت شغل
 من ان زمانه لا يكون في فرق امر من شغل مطلق **سوال** چه فرق است بین بهر حال
 الدم کبدی که بهر حال تغیر و سبب در کبد باشد بهر حال دمی که بهر حال سده کبدی
 باشد **جواب** ان الخارج من الدم بهر حال مختلف فخرج و قبح و دم غلبه و صغیر و تغیر
 و تک و ناس و دم الیول و تغیر و الدم الخارج منه و يكون غلبه هو کماله و ی
 و لا يكون مع ذلك و لا قبله شغل من علامات الورم و لا يكون مفضل و خف کثیر
 من الدم **علاج** ان الدم کبدی که بعضی و دستاره ای کبدی و بعضی قیام کبدی گویند
 علاج ضعف کبد باشد و ترک نان و روایا زرا که کبد هرگاه ضعف کرده و از
 رطوبت نان عاقل و بر مضم کشت قادر باشد و حال سده ضعف بر ضد این بود
 و باید به درستی بجایس خون نمایند که هرگاه غلبه از رطوبت بود و نه سبب
 کرده چون الیال با فراط و ضعف بغایت رسد و له عاده بجهت دیگر غایت

بشدت

سوال

جواب

علاج

فرمودند و چرا که او با آب سبزه نمیدانند آن اوده با بیل زستان و در آب
چای خیار و شفا و برونه و غایت نام که گرم هر روز و دست و خوش نیدن و بعد
نیز برونه آن آب زان بر روی غویب چرب نمودن و نیز دانه نوز که
دارد که کشای کشی نکست گویند و کف چس و بریز می کرده و خوراندن و بیل تر می
نیز سفید بود و همچنین خاکستر غویب را با پند و نخل بود و داده کوفته بر پشت عانه داده
بسی و از آب چای خیار بعد که کف چس باشد و کف چس بطریق مذکور این
سختن است عید بود و از منادات آنچه مرغی نرساند خور و مرغی نرساند و داده و
آن کوزه آب بازرگ و گوشت چرب بچینه اش شلغم و کشکلم با نرینه و مرغ
و مرغ خیار و آب هندوانه و زرد کرم و اگر کوفته نبوده باشد بخواب داد
عاده و کرم بعد از شب با بیل و سر و پا زخم می نهد بود و در او با بیل
از حوض و قوافل و شمع و لولیف را لازم و واجب دانند و این هم **سوال**
فرق بین تعطیل بود که نسبت به ترافه غرض می نه باشد یا تعطیل بود که نسبت
عدت بول باشد چه ضررت **جواب** ان الشیخ لا یستتره البعض فی بعضه **سوال**
یا یمنع من البول عن الشیء انما عدم علومات الحدة و بها یفقد و نسک عظم الفریز

المجلد الحادي عشر
تأليف
سيد

طبعی است و بخود در علاج اکثر از قیامت بواسطه تریب و ترتیب و غلبه و کثرت بعد
 از آن کامر طلب معتدل بسجاف باشد **سوال** چه فرق است میان قیامت و
 کثرت میوه و سبب کثرت خون با همی که داشت بشود سبب غلظت جنات
جواب ان الله اولی بجهنم و البیان و تغذیه و انفاذ و کثرت و باطل و علالت
 استخوان الدم و تسخیر مایهها باغضد و بر او عقیده قطعی بقیامت پس کذاکب الثانیة
 لیكون الخی صمد و بعد من الابدان و لیكون البول غلظا و لا یولی صغیر و اکثر
سوال چه فرق است میان قیامت و در سبطه با همی قیامت در سبطه **جواب** ل
 بعضی الاطباء انما حاروا ما انفرد منها لان الدم جرینها متقاربان **اقول** الفرق
 بینهم انما قد فی نظر فیها فیخص الفرق بینهم انما فی سبب علاج و الوقوف علی کسبه
 و کما فی الید فی الاولیة و الفرق بینها لیكون الحاررة فی الاولیة و ظهور آثاره
 فی الباطن اکثر من الظاهر و لیكون انبغی فیها سوسه و مستطی و البول صمد اما رقة و اما
 انشید لیكون الحاررة صمد اکثر و انشید الباطن و الظاهر مستوی و لیكون لوان
 البصر و کذاکب البینان و النوب و خفیف انبغی فی سبطه و البول صمد و غلظت
 و اکثر **جواب** لیكون سبطه و لیكون انشید البینان انشید صمد و انشید غلظت و لیكون

مردی

九

کلی دیو

مجله

仁

تفہیم

عبدالله بن محمد

اور بسیار جانده خون سبوان کند و اگر اطفال را به این مذهب بهیچکند و نایل
 گشته در ایام جوانی غرق محبت ظاهر گردد و در محبت شریک حساب که کمتر شربت خاکشیر
 دند و خوشخوار و آب بند و نه دو که کجای باشد و اگر این پنج زدن کوشش باشد
 نشود و با نوبه از برک پدید آید و هر یک چه در یکس لک است و کوشش بکوشند و یکس
 پاسبان طفل را تا نوزد بسیار بشوند و دست فرمالند و حق آید و صبیح و عشی
 شکلی آید و نظیر سر در پیش یکدست و با بعد از آن یک خیار آب کباب
 کثیر شربت کباب با قیاس کرد و بعد از عابت غایب بود و همچنین گفته کردن و عینی
 طبع بسیار بارده و صفای عین عظیم غایب آید و کباب کسب تیغ مفرود و در روی
 کون و زبان و سر است مفرود و مواضع و لیل آن پسته **علاج** است که مفرود
 بخیض و مصلحت مفرود مذکور شد و مانند آن تغیر نمایند و اگر نشود و قیاس طبع مفرود
 و اما دین و گوشت دانه دانه اند آن در پیش زدن و خورده و الود و امثال اینها
 در بشیر و کوبی که در احتیاج و مانند آن تغیر نماید و وضع را نشه خیار و کدو و ترخی
 و قیاس طبع کفنی بارده و مفید باشد و مفرود و شکلی صابان لایق مذکور بسیار سود
 بود و کای و دغ کاورد یا اسن دوق و مفرود یافته باشد و کای که سبب تیغ مفرود

سبب

علاج

سبب کثیر و مفید دست عیش و شرب بر دست و دست لعی و فصل و وقت و لیل و شب
 باشد **علاج** است که در صبح بعد از بخت از بخت و فصل و روز و ده نخل شربت بزرگ
 کای کوشی بخورند و غذا نخل و آب اندک آید و به شربت باشد و در طعام بخورند و از قوت
 و آب سرد بتر از نمایند و اگر کوشش باشد و دایره باشد که اگر آب نخل شربت
 و نخل عیش کرد و در عیش زاده و مفرود و کرم به **علاج** آن اول لایق که
 در لایق مذکور شد علی به خود و چون از آنجا بخورند و رنج و مفرود و از وقت
 نوبه کباب است حب شربت کباب و از رنج و مفرود از نوبه کباب است نوبه کباب
 جوهر که کدو مانند و بسیار باشد که از خوردن بشیر و کدو مذکور شد و دست
 نوبه نخل شد و مصاد و نخل و عینی از شاول و کوی سیر سبب صحت یافتند بسیار
 باشد بچند صحت نخل از نوبه کباب است صحت کباب نوبه کباب نخل و کوی سیر
 اطفال و شرب کوی سیر و آب لایق روز و نخل و مفرود و کدو و کدو و کدو و کدو
 قیاس از نوبه کباب است نخل و مفرود و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو
 مفرود و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو
 قیاس از نوبه کباب است نخل و مفرود و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو و کدو

علاج

علاج

و برنی نقیصت قوی ایشان شود و با لیس میگوید و ایام مرض در نقیصه برین است
 و در سینه پدید آید و در وقت غصه در اکل و شرب اگر بعد از عادت عاده و غریبه در
 پانزده گانه سینه یا سر که غصه در تمام است آن سر که در تمام و چنانچه آن آب کشند
 و غصه از چشم برود و اگر غصه غالب بود و رنگ دلون و غصه غالب باشد
 بیوقت و نقدیت با آنچه تولید خون رقیق که چیده کند مثل علم و زود و کرم غریبه
 و کرم و آب و خون و غیره و غصه خون از فضول غلیظ غنی از لیس و پدید برود و اگر
 برود و در طمره غصه خون رقیق و ازین علاج بهر کرد و در گاه تا در اینست و غصه بود
 باشد و در وقت غذا بخورد و بکشد و در بدن بهر پدید آید و غصه و حرارت و اگر غصه
 دلون مرضی را که خورد و غصه است عدم نقیصه بدن و نقیصه بقیه و دو باشد پس برنی و در
 به حال و نقیصه حدیم اقله و سنی و لیس را در نخچه و شربت پانزده گانه و شربت پانزده گانه
 گوشت و سایر روز سه روز و کسب و لیس بهر پدید آید و کسب و لیس بهر پدید آید و کسب و لیس
 شغال بهر شربت برنی و غصه شغال و شغال و شغال و شغال و شغال و شغال و شغال و شغال
 و شربت برنی و غصه شغال و شغال و شغال و شغال و شغال و شغال و شغال و شغال
 که غصه است که غصه است که غصه است که غصه است که غصه است که غصه است که غصه است که غصه است

غصه

غصه

و در

و در روز شربت بهر پدید آید و در وقت غصه در اکل و شرب اگر بعد از عادت عاده و غریبه در
 کسب و لیس بهر پدید آید و کسب و لیس بهر پدید آید و کسب و لیس بهر پدید آید و کسب و لیس
 شغال بهر شربت برنی و غصه شغال و شغال و شغال و شغال و شغال و شغال و شغال و شغال
 که غصه است که غصه است که غصه است که غصه است که غصه است که غصه است که غصه است که غصه است

غصه

غصه

غصه

10

[illegible]

42

六

184

五

مستور و مستور

42

5

2

۱۰۰



عبد

三

— 20 —

ایضاً اللہ حفظی و حفظہ علی المرتضیٰ و المرتضات

عن فتح الاسلام والاسقام والامراض

والاعراض التي تخرج من اهل البيت

۱۳۵۱
الطاهر بن ابي الحسن

و در طبع یک علم و تجربه نشانی یافت و نیز به بعضی کمال

۱۶
سنگور رس لوماسید کمر
۱- ۲- ۱۰- ۱-

ما که طبع بدینده و معلمه کند فیه

اسکو بلا کر مخفی غم میں رہنے دے گی علیات کے لئے نہیں بلکہ گور

بیت سحر و عملی که بفرماید سحر و عملی که بفرماید سحر و عملی که بفرماید

مورد اولی که در بار زنده کیم می خوریم به سحر و جادو نموده که بعد از آن
که به بیفتن اصبح بعد از آن نموده که گذارسته در هر روز سه بار و در هر روز
و سی تا به نهد بعد از ده ادرده سحر و جادو نموده بعد از آن

طرح نماید قدری بزرگ و کثیف در زره تمام است

عدد یکصد و شصت و نه در کوزه آب بنده گذارم و در کوزه

کتابخانه کتب خطی

مانند کذا از نه تدریج علم معانی که هم از هر دو دفعه سه معنی گردار و دیگر

مذکورہ کردہ تاثر دفعہ بعد مال مکمل سے نفوذ دانی اور اعلیٰ صحت کریم

مفطرین در هر طایفه محرم باشند

۱۰۰

عربی این چنین را چون بگویم و اما که آورده ز بهر عقد او صد شریک

اگر تو پدر و مادر مرا می بینی که در این راه می آیند

من طه وعرور دیک من و نیت دفن عیدیه دفع اول با یک دست

و هفت مرتبه دیگر به نهادن تعبد به این طریق در اخلاقیات مذکور

و در کار حضرت خدیجه و سید بن طاہر است که هر یک از اینها را

فصل اول در بیان سوره و بعد از آن در بیان سوره و بعد از آن در بیان سوره

دا طراف وزیر اول امیر محمد رحیمه لود اول آتش ملازم ملخصه ملا

در بلاد اراک فیروز اگر خطی بر محبت تو و خیرت اید باطل کند

[illegible]

[illegible]

